لوران فابیوس در کنار محمدجواد ظریف در حاشیه اجلاس ژنو/ عکس: Getty Images

شکست سنگین دیپلماسی فرانسه

به قلم: اولیویه زاژک* ترجمه: فرنگیس بیات

فرانسه با توجه به میراث استقلال‌گرایی «دوگلی» یکی از پایه‌های شکل‌دهنده سیاست خارجی اتحادیه اروپا حتی بعد از ۱۹۹۹بوده است. این کشور چه در دولت‌های راست و میانه‌رو «گلیستی» و چه در دولت سوسیالیستی مثل میتران، به سیاست «شکوه» دوگل وفادار مانده بود. این روند تا دولت سارکوزی ادامه داشت؛ رییس‌جمهوری که هدفش از سفر به واشنگتن را به‌دست آوردن قلب دوباره مردم آمریکا و «مریلین مونرو» را اسطوره فرهنگی خوانده بود. چنین روند تنزلی در دوره سوسیالیست‌های کنونی نیز ادامه دارد و این روزها فرانسه را آماج انتقادهای شدید از موضع‌گیری‌هایش در مورد سوریه و حتی ایران قرار داده است.

در حاشیه ۶۸ امین نشست عمومی سازمان‌ملل در نیویورک «فرانسوا اولاند» همتای ایرانی خود را ملاقات کرد. او همچنان خواستار کنار گذاشته‌شدن ایران از مذاکرات سوریه است. یک گردش ۱۸۰درجه‌ای دیگر از پاریس است که تحت تاثیر تصمیم‌گیری‌های واشنگتن است.

برخلاف عملیات «سروال» در مالی در ژانویه ۲۰۱۳ که در سطح نظامی وسیع و در سطح سیاسی رضایت‌بخش ارزیابی شده است، بحران سوریه موضوع نگران‌کننده‌ای است که نشان‌دهنده شکست بارز دیپلماسی فرانسه است.

رد تحقیر عینی پاریس بعد بازی کردن نقش «پهلوان‌پنبه» جان‌سخت به‌جای خواهد ماند و عمیق‌تر هم خواهد شد؛ تحرکات ناشیانه و در آخرین مرحله عقب‌نشینی توسط فرانسه‌ای صورت می‌گیرد که می‌خواهد مسکو را به اطاعت وادار کند و به واشنگتن هم درس دهد. البته این وضعیت برخلاف آنچه روزنامه‌ها در فرانسه می‌نویسند در مقابل تحلیل‌ها کمتر مقاومت می‌کند. در خارج از مرزهایمان، زاویه این رویداد پیچیدگی کمتری دارد: در دفاتر و سفارت خانه‌هایمان و در روزنامه‌های خارجی این از خود راضی‌بودن با یک شفقت و دلسوزی و با «خوشحالی بد» ترکیب شده است که درواقع برخاسته از شکست «دیگری» است.

طرح پیشنهادی ولادیمیر پوتین برای خروج از بحران سوریه در ۹سپتامبر ۲۰۱۳ به‌دنبال امنیت‌بخشی از هزاران تن مواد در زرادخانه‌های شیمیایی دمشق تحت نظارت سازمان ملل بود. این طرح با اجماع مورد توافق قدرت‌های بزرگ هم قرار گرفت و بعد از پنجم‌سپتامبر در توافق دوجانبه میان واشنگتن و مسکو در نشست سن‌پترزبورگ تثبیت شد. هدف این توافق غیررسمی میان قدرت‌های بزرگ -که نمایش یک بلوغ دیپلماتیک بیش از روابط قدرت بود- بدون حضور فرانسه صورت گرفت. کشوری که بعد از عقب‌نشینی لندن ظاهرا تلاش داشت تا به درجه ستوان‌اولی برسد که البته به آن هم نرسید.

روسیه به رییس‌جمهوری آمریکا که برای حمله به سوریه به‌شدت مردد بود اجازه داد تا از دام این حمله بیرون بیاید؛ دامی که خودش آن را در ۲۰۱۲ با طرح «خطوط قرمز» کاربرد تسلیحات شیمیایی در جنگ داخلی سوریه گشوده بود. جدیت کلام «جان کری» وزیر خارجه آمریکا برای اینکه همگرایی مورد نظر با پوتین محقق شود، با رضایت دو طرف کمی بعد توانست به‌گونه‌ای صحنه‌آرایی کند که هر آنچه از انسجام آمریکایی باقی مانده بود را نجات دهد. بعد از ۲۰سپتامبر جان کری و همتای روسش برای گفت‌وگوهای دوجانبه و آماده‌سازی کنفرانس بین‌المللی موسوم به «ژنو۲» برای حل بحران سوریه نشست مشترک ترتیب دادند.

ولادیمیر پوتین استاد این کار است. او همواره آزادی عمل خود را برای پرتاب هر تیری حفظ می‌کند و شرکایش را مجبور به پرداختن به موضوعاتی می‌کند که از قبل دستشان را برای حل آنها باز گذاشته است. پوتین تسلط خودش را بر دولت اسد با طرح این استدلال قانع‌کننده که آمریکا تا چه میزان می‌تواند حملات تعیین‌شده و محدود را هدایت کند و اینکه آیا این حملات نهایتا به آزادی مردم سوریه منجر خواهد شد یا خیر؟ افزایش داده است. چطور آمریکا در سراسر دنیا به دنبال نیروهای جهادی است ولی در سوریه به آنها کمک می‌کند؟ در این بازی گستاخانه سه‌گروهه، مسکو با بیرون‌کشیدن رییس‌جمهوری آمریکا از عملیاتی که به‌شدت در مورد آن مردد بود به او خدمت کرد و این در حالی است که فرانسه تازه از سنگر بیرون آمده و مثل شیپور پرسروصدا به سمت سیم‌خاردارها می‌دود و فکر می‌کند که آنها از او محافظت می‌کنند. همه فرانسوی‌ها صرف‌نظر از اینکه چه گرایش سیاسی داشته باشند، نمی‌توانند منزوی‌شدن اولاند در اجلاس سن‌پترزبورگ و انتقاد واضح فرانسه در مقابل موضع آمریکا و بازی‌های کنگره آمریکا را نادیده بگیرند. کاخ الیزه [مقر ریاست‌جمهوری] و «که دورسای» [مقر وزارت خارجه] در به‌راه‌انداختن دور همزمان عصبانی کردن واشنگتن، اذیت کردن مسکو، به دعا واداشتن برلین، ناامیدکردن بیروت، به‌راه‌انداختن کنسرتی از شگفتی‌ها در بروکسل و سرگرم‌کردن بازیکنان شطرنج در مسکو موفق خواهند شد.

بخشی از مردم سوریه در کنار دولتی می‌مانند که آن را دوست ندارند

برای اینکه به تابلویی که از سیاست خارجی فرانسه ترسیم می‌کنیم نزدیک شویم، باید به اظهارات نماینده جنبش مردمی (اوامپ) دقت کنیم؛ «فردریک لوفبور» با وسوسه مداخله فرانسه پلی میان ماجراجویی مدل سارکوزی در لیبی و بی‌ملاحظگی فرانسوا اولاند به‌نام یک جغرافیای غیرقابل‌قبول متصل می‌کند و خشم خود را اینطور بروز می‌دهد: فلسطین و ۱۵، ۱۶رسوایی دیگر بین‌المللی در فهرست «مونیخ» پاریس قرار ندارد. اعتباری که فرانسه از مداخله در مالی به‌دست آورده، تازه آغاز راه است و این در حالی است که تصویر مثبت مقابله با جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ کمی مخدوش شده است؛ این مداخله هم تا حدودی استقلال فرانسه در صحنه بین‌المللی را تحت‌تاثیر قرار داده و هم تا حدودی هوشیاری فرانسوی را که این کشور تا پیش از این وامدار آن بود. رییس‌جمهوری فرانسه در ۱۹سپتامبر مورد استقبال ژنرال‌های پرافتخار در باماکو قرار گرفت، استقبال باشکوهی که سعی داشت شکست سن‌پترزبورگ را به فراموشی بسپارد، اما نمی‌تواند آن را فراموش کند. اولاند در سخنرانی در این دیدار تاریخی می‌گفت که فرانسه به طور رسمی تسلیحات شورشیان را فراهم می‌کند. او در عین حال تاکید کرده بود که «این تسلیح در یک چارچوب کنترل‌شده صورت می‌گیرد چرا که فرانسه نمی‌تواند بپذیرد که این اسلحه‌ها به‌دست جهادی‌ها یا ارتش آزادیبخش سوریه بیفتد.» مشکل متاسفانه این است که معادله کنونی سه مجهول دارد: در کنارهم‌آمدن «کنترل‌شده»، «جهادی» و «ارتش آزادیبخش سوریه» و به این ترتیب هیچ توضیح روشنی از وضعیت کنونی به‌دست نمی‌دهد. این موضع‌گیری روبه‌روی سوال‌های مختلفی است، بین «ارتش آزادیبخش» سوریه و گروه‌هایی که گرایش‌های اسلامی دارند مثل احرار الشام، لواء التوحید یا جبهه النصره با تندروهای دیگر تفاوت قابل تاملی وجود دارد. تصمیم «تسلیح» این گروه‌ها با این استدلال که بله روس‌ها آتش این مناقشه را افروخته‌تر می‌کنند، تنها باعث می‌شود تا حمام خون در سوریه ادامه پیدا کند و به اسد اجازه می‌دهد تا هر روز مداخلات خارجی را افشا و تقبیح کند. خلاصه اینکه بدون هیچ امید قابل‌شناسایی، هیچ اراده‌ای قابل اعتنایی از سوی هیچ گروهی برای حل سیاسی مناقشه وجود ندارد.

چرا به اینجا رسیدیم؟ مشکل همان چیزی است که «برنار انری لوی» هم به آن اشاره می‌کند، مشکل «دیپلماسی نظرات» است که به یکسری از احساسات مونیخی مردم متصل است که به‌واسطه ناپختگی ذهنی از درک درست و ارزیابی شدت وقایع سوریه عاجز است؟

فرانسه به اندازه کافی واژگان «کابوی»وار آمریکایی‌ها بعد از ۱۱سپتامبر را تکرار کرده است. اینکه «شما یا با ما هستید یا با تروریست‌ها» موضع رییس‌جمهوری سابق آمریکا یعنی اینکه هیچ سطحی از دیپلماسی را در چارچوب نئومحافظه‌کاری به رسمیت نمی‌شناسد. باید بپرسیم در مورد بحران سوریه چرا فرانسه با عزم راسخ به‌دنبال «تنبیه» اسد است؟

شکست سوریه در درجه‌اول یک ارزیابی معلول‌وار از وضعیت منطقه‌ای و پیامدهای آن است. از ماه‌ها پیش، کارشناسان مختلفی به وزیر امور خارجه مشاوره داده‌اند در میان آنها کارشناسان خبره با دانش قابل‌اتکایی از منطقه بوده‌اند و اتفاقا به همین اعتبار پیچیدگی واقعیت سوریه برای ایشان روشن است. آنها به «فابیوس» متذکر شده‌اند که بخشی از مردم سوریه همچنان از اسد در مقابل «سوریه جدید» یا سقوط کشورشان به دست شورشی‌ها و افراطیون عقیدتی و حامیان منطقه‌ای آنها که به‌طور مستقیم از تاریک‌اندیشی و نگه‌داشتن کشورهای عربی در رکود پشتیبانی می‌کنند، حمایت می‌کنند. این سوری‌ها اصلا دقیقا نمی‌دانند مونیخ کجاست؟ و حتی نمی‌توانند حداقل در وضعیت فعلی شرایط بعد از اسد را پیش‌بینی کنند، هیچ تضمینی برای امنیت آنها نیست و این اتفاقا کتمان حقیقت است.

در میانه شایعات اما یک چیز وجود دارد: یک بخش مهمی از جمعیت سوریه در حال جنگند، یا دقیق‌تر باید گفت به‌نفع دولتی در حال بجنگند که اتفاقا دوستش ندارند. عراقی‌ها «صدام‌حسین» را رها کردند. لیبی‌ها سرهنگ قذافی را رها کردند. مصری‌ها «مبارک» را کنار زدند. تقریبا در همه این مثال‌ها همگی دست به اقدامی علیه حاکم زدند حتی در مواردی که بعضی از گروه‌ها مثل جوانان مصری یا بخش‌هایی از جامعه لیبی در مورد سقوط حاکم تردید داشتند، اما به‌طور کلی همگی بر این متفق‌القول بودند که حکومت کنونی از قبلی بهتر است. در سوریه هیچ‌یک از طرف‌ها قادر به فایق‌آمدن و پیروزی بر دیگری نیستند و این نه به‌خاطر برتری و توان نظامی دولت، بلکه به‌واسطه حس وفاداری است که بخش‌هایی از مردم سوریه به‌رغم خشونت اعمال‌شده، به دولت اسد دارند. بخشی از شورشیان سوریه از نفوذ تندروهای افراطی ناامید شده‌اند و اتفاقا این تندروهای افراطی هستند که خیلی سریع آتش جنگ داخلی را سراسری کردند. کارشناسان مختلف که اتفاقا راهی به شبکه‌های تلویزیونی و برنامه‌های کارشناسی آنچنانی ندارند و با تعهدی اخلاقی که امروز دیگر دغدغه واقعی است نسبت به این مسایل به مخاطبان رسمی‌شان هشدار داده بودند. اما ظاهرا تحلیل‌های آنها بر مبنای محاسبات سود-زیان بعد از افراطی‌ترشدن موضع فرانسه در مقابل سوریه دیگر اعتباری ندارد.

این فرار دیپلماتیک و رسانه‌ای عنصر دوم و بیش از هر چیز نگران‌کننده مساله سوریه است. فرانسه به اندازه کافی واژگان «کابوی»وار آمریکایی‌ها بعد از ۱۱سپتامبر را تکرار کرده است. اینکه «شما یا با ما هستید یا با تروریست‌ها» موضع رییس‌جمهوری سابق آمریکا یعنی اینکه هیچ سطحی از دیپلماسی را در چارچوب نئومحافظه‌کاری به رسمیت نمی‌شناسد. باید بپرسیم در مورد بحران سوریه چرا فرانسه با عزم راسخ به‌دنبال «تنبیه» اسد است؟ این «تنبیه» نسبت به مواضعی که دیگر دولت‌ها در نظام بین‌الملل نسبت به بحران سوریه دارند، چه معنی‌ای می‌تواند داشته باشد؟ «برتران بادی» نیز این وضعیت متناقض را به‌درستی تشریح می‌کند: «همه چیز با هم قاطی شده، ... مسوولیت حفاظت از مردم سوریه- مناقشه‌ای که تا امروز بیش از ۲۰۰هزار قربانی گرفته است- و اراده دولت فرانسه برای «تنبیه» دولت بشار اسد. تنبیه‌کردن و محافظت‌کردن دو مساله کاملا متفاوت هستند.»

جنگ داخلی سلطنت جنایت است.«پیر کورنی»

خشونت غیرقابل‌فهم است و نمی‌توان نسبت به حمله رذیلانه شیمیایی ۲۱ آگوست در منطقه «غوطه» بی‌تفاوت بود. سوریه امروز درگیر جنگ داخلی است که انسان را به حیوان تبدیل می‌کند. همان‌طور که «کورنی» هم به درستی «جنگ داخلی» را «سلطنت جنایت» می‌نامد. هیچ‌یک از طرف‌های درگیر سوریه راهی برای غلبه بر دیگری ندارند و هیچ‌یک از دیگری با فضیلت‌تر نیستند؛ مساله فوری این است که به‌لحاظ سیاسی و نظامی خطوط موجود مرزی سوریه را به شیوه‌ای باثبات کنیم که راهی برای توقف کشتار پیدا شود.

مدعی می‌شوند که روسیه به اسد اسلحه می‌رساند. بعضی از دولت‌های عرب حاشیه خلیج‌فارس نیز برای پیشبرد منافع و اهداف ژئوپلیتیکی خودشان امکانات مختلف نظامی را در اختیار شورشیان قرار می‌دهند. جنگ داخلی سوریه عملا به جنگی منطقه‌ای تبدیل شده است: جنگی که در آن ترکیه و عربستان مواضعی تخاصمی، یکی علیه دیگری اتخاذ کرده است. سوریه یکی از متمدن‌ترین و باستانی‌ترین محل اسکان بشر به سرزمینی تبدیل شده است که سرنوشتش جای دیگری نوشته می‌شود.

در چنین شرایطی نقش وزارت خارجه فرانسه که هم‌اکنون به مسکو و واشنگتن اتکا می‌کند، می‌تواند این باشد که راه دیپلماتیک و متوازن دیگری برای بحران سوریه بیابد. اما آنچه فرانسه نشان داده است قطعا ناقص و مطمئنا ناکافی است. راه‌حل فرانسوی این بحران تنها به شماری از مجهول‌های معادله اتکا دارد. فرانسه کاملا برعکس در گرداب سوریه تبدیل به عنصر مکمل بی‌ثبات‌کنندگی شده و نقش ضروری داوری را به کناری رها کرده است. اما در مقابل برلین با بر عهده‌گرفتن نقشی سنگین و سرد به شکل قابل تحسینی نماینده اروپاست: در عرض چندماه توانست بر سر میزی حاضر شود که همه طرف‌های درگیر سوریه از تیره «هابیل» آن گرفته تا «قابیل» تحت ریاست آمریکا و روسیه و با حضور احتمالی ایران در آن مشارکت دارند. مشارکت احتمالی ایران می‌تواند به شکستن انسداد در این بحران کمک کند. بعد از گفت‌وگوی تلفنی اوباما و روحانی در سپتامبر گذشته به نظر می‌رسد آمریکا موضع به‌مراتب واقع‌بینانه‌تری نسبت به روابط دیپلماتیک با تهران اتخاذ کرده است. اولاند هم در اجلاس امسال سازمان ملل نهایتا به این برداشت رسیده بود که بحث با تهران مفید است.

این بازگشت‌های عمل‌گرایانه نشان می‌دهد که واژه «تنبیه» - یا به عبارت بهتر شعار انتقامجویانه‌ای که حتی شورای امنیت را هم به‌هیچ می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد تا بازرسان سازمان ملل به تحقیق میدانی در مورد این درام «غوطه» بپردازند- می‌تواند به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اشتباه‌های غیرقابل‌فهم سال‌های اخیر از سوی کشوری تلقی شود که دستگاه دیپلماسی‌اش تنها در خارج از کشور شهرتی از حرفه‌ای‌بودن و به‌موقع‌بودن دارد. آنچه در مورد فرانسه قضاوت می‌شود «افکار عمومی ضدمردمی» است که بدون شک اشتباه است و دچار ساده‌لوحی است و جنون «کالین پاول» و «تسلیحات کشتار جمعی» عراقی‌ها را فراموش نمی‌کند. نظرات گوناگونی در طیف‌های سیاسی مختلف از فرانسه بارها خواسته‌اند تا به خردورزی یا حداقل احتیاط برگردد. «ژان پیر شونمان» گفته است که: «پیش‌تر حق وجود داشت. امروز ما «حق» را با «اخلاق» جایگزین کرده‌ایم و از «حق» به «تنبیه» رسیده‌ایم. کار ساده‌ای نیست و حتی خطرناک است، چراکه «حق مداخله» معروف از قوی‌ترین حقوق است. هرگز ندیده‌ایم که مداخلات ضعیف در جدی‌ترین امور اتفاق افتاده باشد.» در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۲ فرانسه بدون انکار جنایاتی که رژیم صدام انجام داده بود با احتیاطی فوق‌العاده جدی و با احترام به کارکردهای سازمان‌ملل خواستار عدم مداخله در عراق بود.

حملات شیمیایی منتسب به اسد، به آنچه اقدامات اثبات‌شده صدام‌حسین در ۱۹۸۸ است، پاسخ می‌دهد. آیا باید با فاصله‌ای ۲۰ساله اقدام موازی صدام‌حسین در حمله شیمیایی را با بمباران سوریه پاسخ داد؟ ظاهرا آقای اوباما که هر روز اخبار وضعیت واقعی عراق را مرور می‌کند، بعد از صرف میلیاردها دلار برای صلح‌سازی دموکراتیک در فاصله ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۳، جوابی دارد. این پاسخ برای نویددهندگان فرانسوی «مداخله- واکنش غیرارادی» چندان مطلوب نیست. چیزی که ما را به فکر وامی‌دارد؛ پاسخ اوباما به پرسش درباره مداخله، قابل تامل است.

*مسوول مطالعاتی شرکت اروپایی اطلاعات استراتژیک (CEIS)، پاریس

روزنه

راهکاری برای صلح در سوریه

جنگ خانمانسوز سوریه شکلی فرسایشی پیدا کرده است از یک سو کشورهای عربی حامی گروه‌های سلفی به‌شدت در تلاش ساقط‌کردن دولت بشار اسد و جایگزینی دولت حامی خود بوده و از سوی دیگر ترکیه با پیروی از شیوه دولت‌های عربی قطر و عربستان به‌شدت با نفوذ و نقش‌آفرینی ایران کارشکنی می‌کنند. اگرچه در حال حاضر گروه‌های سلفی که بیشتر در قالب جبهه النصره در حال جنگ با دولت مرکزی سوریه هستند با نقش‌آفرینی ایران مخالفت می‌کنند. تندروی‌های این گروه، وابستگی به القاعده، تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی شامات و موارد دیگری باعث شده تا کشورهای غربی حمایت خود از این گروه را علنی و پایدار نکنند. ترکیب جمعیتی سوریه بر جنگ این کشور موثر واقع شده به نحوی که علوی‌ها و بخشی از مسیحیان از بشار اسد و سنی‌ها از مخالفان و کردها و بخشی دیگر از مسیحیان و اقلیت دیگری در مناطق کردنشین، گروه مستقلی را تشکیل دهند که با حکومت مرکزی بشار اسد وارد جنگ نشده و با صلح عمل کرده‌اند، این رویه باعث خشم و تندی جبهه النصره و درگیری‌های پراکنده بین این جبهه و کردها شده است. روند جنگ داخلی و ترکیب گروه‌های درگیر نتوانسته نقشه راهی برای برون‌رفت از بن‌بست جنگ داخلی سوریه پیدا کند. گروه‌های سه‌گانه کردها، مسیحی‌ها و اعراب صلح‌طلب منتقد دولت اسد که وارد جنگ داخلی نشده‌اند، اقدام به تشکیل کنفدرال کردستان در سوریه کرده‌اند و آن را راهکار مناسبی برای برون‌رفت سوریه از بحران جنگ داخلی دانسته‌اند. قامیشلو یکی از بزرگ‌ترین شهرهای سوریه که از مراکز استقرار کردهای آن کشور است در چند روز گذشته در مرکز توجه جهان و منطقه قرار گرفت. در این شهر مجلسی مرکب از ۸۲نفر از فعالان سیاسی کرد، عرب، مسیحی و چچن، اعلام موجودیت کرد که وظیفه آن تلاش برای نهایی‌کردن پروژه خودگردانی کردهای سوریه است. این مجلس از سه‌روز پیش در حال بحث و بررسی درخصوص پروژه حزب اتحاد دموکراتیک کردهای سوریه (نزدیک به پ‌ک‌ک) برای ایجاد خودگردانی در شمال سوریه است.

حکم خَلو، از اعضای دیوان مجلس مزبور اعلام کرده است: «تصمیم گرفته‌ایم که مناطق شمال سوریه را به‌عنوان سه منطقه کانتون یا مستقل معرفی کنیم و به این ترتیب مناطق ما شامل عفرین، کوبانی و جیزره است و از سوی مجلس ۸۲نفره‌ای که در این مورد فعالیت کرده‌اند، یک شورای ۵۲نفره تشکیل شده تا در هرکدام از این سه منطقه یک شورای محلی تشکیل داده و زیر نظر مجلس اصلی، منطقه را اداره کند. به این ترتیب ما برای حل همه مشکلات سیاسی، دفاعی و اقتصادی، اقدامات لازم را انجام خواهیم داد.» این اقدام از یک سو باعث جلوگیری از جنگ داخلی به این منطقه شده و از سوی دیگر موجب پایداری صلح بین دولت مرکزی و این قسمت از سوریه خواهد شد. دولت سوریه هیچ‌گونه مخالفتی با این شیوه انجام نداده و حتی برای پیروزی در سایر میادین از آن هم حمایت خواهد کرد. اما چه کسانی مخالف این تشکیلات نوین خواهند بود؟ دولت ترکیه بلافاصله مخالفت خود را اعلام کرد و کشورهای عربی مخالفان بعدی خواهند بود. اما ایران بنا به دلایلی منافع خود را در حمایت از آن خواهد دید. در وهله اول کردها بیشترین علقه و ارتباط و تعامل فرهنگی و زبانی با ایران دارند و خاستگاه اصلی آنان ایران است. تجربه موفق حمایت ایران از کردهای عراق و روابط حسنه آنان با ایران گواه این مدعی است. در وهله دوم حمایت ایران موجب اتحاد بین کردهای سوریه، دولت مرکزی سوریه و ایران خواهد شد. کارشناسان سیاسی معتقدند این مکانیسم و تشکیل کنفدرال جدید راهکار مناسبی برای برون‌رفت از جنگ داخلی سوریه و ایجاد پروسه صلح خواهد شد، امری که به‌شدت سوریه نیازمند آن است.

نگاه

چپ فرانسه؛ گردش به راست تا انتها

مریم امیری

فرانسوی‌هایی که در سال ۲۰۱۲ پای صندوق رای رفتند و پس از دهه‌ها یک سوسیالیست را در بالاترین رده اجرایی کشور برگزیدند، هرگز فکر نمی‌کردند تنها یک‌سال بعد وضعیت خود آن و سیاست‌های کشورشان حتی از قبل هم بدتر شود. فرانسه اکنون در بحران اقتصادی عمیقی به‌سر می‌برد و اولاند بیشتر دستمایه تمسخر مردم است تا افتخار آنها. نرخ بیکاری در این کشور از سال ۱۹۹۹ تاکنون بی‌سابقه بوده و از مرز ۱۰درصد جمعیت فعال آن گذشته است. امسال نام بیش از سه‌میلیون و۴۰۰هزارنفر در مراکز کاریابی این کشور ثبت شد.

مساله بازنشستگی و افزایش دوساله آن که در زمان نیکلاس سارکوزی دردسرساز شد، برخلاف وعده‌ها حل نشد و اکنون نه کارگران راضی هستند نه کارفرماها.

همچنین دولت سوسیالیست فرانسه در بودجه سال آینده خود، برای نخستین بار با اجرای برنامه‌های ریاضتی و توسل به کاهش هزینه‌های دولتی به مواجهه با کسری بودجه خود رفته است. بر اساس این طرح دولت ۱۵میلیاردیورو از هزینه‌های خود را می‌کاهد، این هزینه‌ها عموما به بخش آموزش، بهداشت و درمان و خدمات دولتی مربوط می‌شود. همچنین دولت برآن است سال آینده از طریق افزایش مالیات، درآمد سه‌میلیاردیورویی برای خود ایجاد کند تا با کمک این برنامه‌های سختگیرانه کسری بودجه خود را به ۳/۶درصد تولید ناخالص داخلی برساند. این درحالی است که صندوق بین‌المللی پول هنوز راضی نشده و می‌گوید اقتصاد فرانسه نیازمند تسریع اصلاحات ساختاری است که طی یک‌سال اخیر به اجرا گذاشته شده است.مقامات این صندوق پس از سفر به فرانسه در ماه ژوئن، از عملکرد طرح‌های دولت سوسیالیست این کشور برای کاهش مخارج در بخش دولتی و افزایش تولید داخلی استقبال کردند با این حال، ادوارد گاردنر، مسوول تیم ناظران حاضر در پاریس گفت: «بررسی‌های اخیر ما نشان می‌دهد که فرانسه در مقایسه با دیگر شرکای اروپایی‌اش از قابلیت انعطاف‌پذیری کمتری در بخش صنایع و تولید، همچنین در بخش بازار رقابتی برخوردار است و این مساله، رشد اقتصادی کشور را تحت‌تاثیر قرار داده است.» در نهایت پیشنهاد صندوق بین‌المللی پول، همان راه‌حل همیشگی است: برای جذب بیشتر نیروی کار و کاهش بیکاری، دولت فرانسه روند انعقاد قراردادهای کاری را تسهیل کند!

با همه تقلای دولت، اقتصاد فرانسه از اواسط سال ۲۰۱۱ میلادی روند رشد خود را از دست داده است. موسسه ملی آمار و مطالعات اقتصادی فرانسه پیش‌بینی کرد در شرایط کنونی اقتصاد فرانسه تا آخر سال‌جاری از رشد محروم خواهد بود. به گفته این موسسه در سه‌ماهه اول سال حدود ۷۴هزار شغل در بخش تجاری و بازرگانی حذف خواهد شد و نرخ بیکاری تا پایان ماه مارس به ۱۰/۶درصد جمعیت فعال فرانسه خواهد رسید.

توبایس بلاتنر، مدیر مرکز تحقیقات اقتصادی اروپا «دایوا» می‌گوید: «انتظار می‌رود اقتصاد فرانسه دچار رکود شود. همچنین نگاهی به سقوط شاخص‌ها نشان‌دهنده مشکلات موجود در بخش‌های خدماتی و کاهش تقاضای داخلی است که طی سال‌های گذشته همواره سنگ بنای رشد اقتصادی فرانسه بوده است.»

فرانسوا میتران رییس‌جمهور سوسیالیست قبلی، به‌دنبال برخی اصلاحات ساختاری قابل‌توجه، پس از دوسال، در سال ۱۹۸۳ چرخشی به سوی اقتصاد انقباضی داشت. ولی دومین رییس‌جمهور سوسیالیست، تنها شش‌ماه وقت کافی بود تا چرخش لیبرالی را با شوروشوق طرفدار صادق به پایان برساند.

اگر میتران فقط مظهر رهاکردن قشرهای کارگری و مردمی بود، اولاند گسست با اقشار میانه را نیز به آن اضافه کرد. اولاند به محض رسیدن به قدرت، چون سارکوزی، پا جای پای آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان گذاشت. او با هدف «اولویت‌دادن به توسعه اقتصادی و ایجاد شغل» که وعده مبارزات انتخاباتی‌اش بود، راهی اولین نشست سران اروپا برای مذاکره مجدد درباره «پیمان ثبات، هماهنگی و اداره حکومتی» شد. اما با «قانون طلایی» در دست یعنی کسری بودجه کمتر از سه‌درصد، با بدرود با ایجاد شغل و ستایش از سیاست اقتصاد ریاضتی به کشور بازگشت. زمینه این تغییر جهت را «دیدیه میگو»، رییس نهاد حسابرسی کشور، تدارک دید. او از همان ژوییه ۲۰۱۲ اعلام کرد: «دولت باید سال ۲۰۱۳، ۳۳میلیاردیورو درآمد کسب کند.»

سپس به‌عنوان کسی که مامور کارگردانی این برنامه است راه‌حل قطعی را پیشنهاد می‌کند: «نیمی از این مبلغ باید از طریق کاهش هزینه تامین شود» و از کاهش هزینه بهداشت، آموزش حرفه‌ای و بودجه استان‌ها... نام می‌برد. البته دولت با یکسری اقدامات آغاز به کار کرد که امید به تحقق برخی از رویاهای «عدالتی دقیق‌تر هدف‌گیری شده» که شعار جدید بود را افزایش داد. اقداماتی نظیر کمک‌هزینه تحصیلی برای خانواده‌های کم‌درآمد، مالیات استثنایی ۷۵درصد برای درآمدهای بسیار بالا، مالیات بر ارزش اضافی ۲۴درصد، مالیات بر برخی از درآمدها در سطح مالیات بر دستمزد، ایجاد بانک نیمه‌دولتی سرمایه‌گذاری، سقف‌بندی بخشی از اجاره‌خانه‌ها، بازپرداخت کامل قرض‌های پیشگیری از بارداری، بازنشستگی در ۶۰سالگی برای افرادی که بیش از ۴۰سال حق‌بیمه پرداخته‌اند، ایجاد شغل در وزارت آموزش‌وپرورش (۱۰هزارنفر در سال ۲۰۱۳) و حذف بازنگری سیاست‌های اجتماعی دولت دوران سارکوزی (عدم جایگزینی یک پست از دو پست بازنشسته‌شدگان) و از این دست. ولی دیری نپایید که دولت به همان نظم و خطوط ترسیم‌شده بازگشت. طرح مالیات ۷۵درصد (که از همان ابتدا پوششی برای عدم اجرای اصلاحات مالیاتی واقعی بود)، کنار گذاشته شد. از مالیات بر سود سرمایه نیز با وجود انواع روش‌های فرار از مالیات، چیزی نماند.

در مقابل، دولت برای ۲۰میلیاردیورو هدیه به شرکت‌های کوچک و بزرگ هیچ مشکلی نداشت. سپس نوبت به لویی گالوا، کارفرمای رسید که با نام مقدس «پیمان رقابت» افکار عمومی را برای لزوم کاهش «دستمزد» آماده کند.

ادامه در صفحه ۹